

تبصره ای بر نوشته "مسائل ایدئولوژی"

منتشره در وب سایت: "افغانستان آزاد- آزاد افغانستان"

نوشته : الینگار

مقدمه:

در این اوخروب سایت جدیدی تحت نام "افغانستان آزاد- آزاد افغانستان" دست به فعالیت زده است. در این وب سایت نوشته های مختلفی از وب سایت های گوناگون مانند لوموند دیپلوماتیک، بی.بی.سی و بی.بی.سی ایران تجدید چاپ و کرار به نشر سپرده میشود. وب سایت "افغانستان آزاد- آزاد افغانستان" یک بخش بنام "مسائل ایدئولوژیک" دارد. نویسنده مسائل ایدئولوژیک این وب سایت چپ انقلابی و احزاب اسلامی را در کنار یکدیگر قرار داده و بین آنها وجه تشابه خنده آوری را ترسیم میکند. من بخاطر آغاز این بحث مقاله نوشته "مسائل ایدئولوژیک" را بصورت خیلی اجمالی بررسی میکنم.

بررسی اجمالی نوشته

نوشته اینطور آغاز میشود: "ما عقیده بر آن است که در کنار عوامل مادی و پایه های عینی، نبودن فرهنگ بحث آزاد و سالم در جامعه یکی از علل دیگر نیست که نمایندگانی فکری طیف های مختلف عقیدتی و به تاسی از آن مردم مارا از همدیگر در حدی دور داشته که به دشواری می توانند؛ با هم کنار آیند". درهمین یکنیم سطر دیده میشود که نویسنده به عوامل مادی و پایه های عینی کنار نیامدن مردم افغانستان محض اشاره میکند و به آنها مشابه شرایط تعیین کننده ایدئولوژی را در جامعه نمی بیند. در نظر گرفتن عوامل مادی و شرایط عینی بعنوان پایه و اساس ایدئولوژی الزامات نویسنده را به تقسیم بودن جامعه بطبقاتی که از نظر منافع مادی متخاصم اند، معترف میساخت و تمام بحث او را مضمون و محتوای دیگر میدهد. در آن صورت احزاب اسلامی و چپ انقلابی را با چنان شیوه مسخره آمیزی در کنار یکدیگر قرار نمیدانم میتوانست قرار بدهد. زیرا وقتی آدم شرایط مادی و عوامل تعیین کننده و روابط آنها را با مسایل ذهنی افراد در جامعه به بحث نگیرد، بحث هسته علمی اش را باخته و به پوسته نازک بازی با کلمات مبدل میشود. در چنین صورتی آدم فارغ البال با واژه ها بازی و آنها را در جمله استعمال و با اسب خیالش در آسمان هفتم و باغ عدن به جولان میبرد. افسانه های هزار و یکشب و قصص الاتیبا... غیره فقط تحت چنین شرایط ذهنی ممکن بود وجود بیابند. این اسلوب برخورد به مسایل خود را از یک ایدئولوژی منشا میگیرد. مشخصات این ایدئولوژی را نویسنده با قراردادن "فرهنگ بحث آزاد و سالم در موازات عوامل مادی و پایه های عینی کنار نیامدن مردم افغانستان، به نحو بیانی بیان میکند. قراردادن این مسایل در یک رابطه موازی با یکدیگر به این معنی است که نبودیک پدیده ذهنی محصول شرایط مادی و عینی جامعه نیست بلکه در موازات آن قرار دارد. بعبارت دیگر شرایط عینی و مادی پایه افکار و اندیشه های افراد نبوده و افکار و اندیشه ها از جای دیگر منشا میگیرند. نویسنده نه تنها چنین وب سایتی را برای اولین بار در تاریخ انتشارات الکترونی افغانستان باز کرده، بلکه به نمایندگانی فکری طیف های مختلف عقیدتی کشور نیز میگوید که اگر شما فرهنگ بحث های آزاد و سالم می داشتید، از شدت تصادم کاسته و در نتیجه مردم مارا از همدیگر فاصله نمیگرفت. این "فرهنگ بحث آزاد و سالم" نویسنده یک معجزه آسمانی میباشد و او یک مابه این معجزه زودتر دست می یافتیم تا از طریق آن گلبدین و ملا عمر، خلق و پرچم را به "بچه آدم های متمدن و با فرهنگ" مبدل میساختیم و جان صدها هزار انسان شریف را از مرگ نجات میدادیم.

امروز دیگر چه کسی است که نمیداند فرهنگ گفتگوی آزاد و "سالم" شعار درجه یک سازمان ملل و امپریالیستها میباشد. ستمگری اسرائیل و ستمکشی فلسطین باید از طریق گفتگوی "آزاد و سالم" حل و فصل شود! سوریه باید از عین طریق به آزادی بلندیهای گولان اقدام کند، وینزویلا باید از طریق همین بحثهای "سالم" به انحصارات غول پیکر نفتی امپریالیست هاتسلیم شود... و قس علیهذا. نویسنده اسپ خیالش رابه آن سرعت به جولان درمی آورد که از حدود منطق "سالم" مانند بادمیگزردومی گوید که پایه های مادی و عدم فرهنگ بحث آزادیکی از "عللی" است که نمایندگان فکری طیفهای مختلف عقیدتی و.. مردم ما را از هم دیگر در حدی دور داشته به دشواری میتوانند با هم کنار آیند". اگر برآستی اینها "یکی" از علل و عوامل دوری افراد باشند، علل و عوامل دیگر دوری افراد کدامها اند؟ اگر علل و عوامل مادی به اضافه عدم فرهنگ بحث آزادیکی از عوامل نفاق مردم ماباشند، دیگر چه چیزی بغیر از اراده و میل خدایه اضافه شیطان رجیم در قضیه شامل خواهد بود؟

به بحث ادامه میدهیم، در امتداد این نوشته میخوانیم: "به خاطر رفع این نقیصه و امکان ایجاد فضای سالم برای بحث های آزاد، و با حرکت از این دیدگاه که در جهان هیچ طرز تفکری نیست که عاری از اشتباه بوده و مورد قبول همه کس قرار گیرد، متصدیان پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" بر آن شدند تا در کنار سایر بخش ها، بخش "مسائل ایدولوژیک" را نیز برای بار اول در تاریخ کشور افتتاح نمایند. باشد خبرگانی که تا امروز به خاطر فقدان ظرف مناسب، هزاران نکته ارزشمند را با خود داشته و چه بسا کسانی از آن میان با خود به گور برده باشند، این امکان را پیدا نمایند، تا هر آنچه را می اندیشند صرف نظر از آنکه در تعارض با کدام طرز دیدی قرار می گیرد آزادانه انشاء نموده، به غنای بخش "مسائل ایدولوژیک" پورتال بیفزایند" این حاجت بیبحث نیست که هیچ طرز (طریقه، روش، قاعده- فرهنگ عمید) فکری کامل نبوده و هیچ سوپروپ سائتی هم نمیتواند این ناکامل بودن را با بحث هایش جبران کند. طرز تفکر یا قاعده و طریقه برخوردار به جهان و جامعه اطلاق میشود و خود فرد آنرا نمی آفریند، بلکه از جامعه میگیرد و به ایندلیل نمیتواند نیمه اشتباه و نیمه درست باشد، قاعده تفکر یا صحیح است یا ناصحیح. مضاف بر این ما طرز تفکر داریم تا طرز تفکر یک طرز تفکر ننتها عاری از اشتباه نیست، بلکه از اساس اشتباه است و ذاتا فاقد میکاتیزم درستی و اکمال میباشد. در کنار این طرز تفکر ما طرز تفکر دیگر داریم که مانند هر شیئی دیگر در طبیعت مطابق با تغییرات در جامعه و جهان راه کامل شدن را میپیماید و ذاتا دارای میکاتیزم تکامل یابنده و متحرک میباشد. این طرز تفکر از برخورد و برداشت آگاهانه به جهان و جامعه منشا گرفته و در همین راستا حرکت میکند، بهمین دلیل میتواند در جریان پراتیک یا عملکرد آگاهانه انسان در آزمایش های علمی، مبارزات طبقاتی و مبارزات تولیدی تکامل یابد. قضاوت در مورد هر دو طرز تفکر با این جملات که در جهان هیچ طرز تفکری نیست که عاری از اشتباه باشد، نشان دهنده موضع ایدولوژیک نویسنده و سطح آگاهی او از مسائل ایدولوژی است.

نویسنده با این جملات "در جهان هیچ طرز تفکری نیست که... مورد قبول همه کس قرار گیرد" خود را در محراق تمسخر قرار میدهد. این چه منطقی است که اگر همه کس یک طرز تفکر را قبول کرد آن طرز تفکر درست و در غیر آن نادرست. اگر از تاریخ بیاد داشته باشیم؛ هنگامیکه گالیله گفت زمین مرکز نظام شمس نیست، در جهان فقط تعداد انگشت شماری حرف اورا باور ولی در ملامع از ترس کلیسای حقیقت گفتار گالیله را تصدیق نمی کردند. نه صد و نودونه در هزارم اعتقاد داشتند که زمین مرکز نظام شمس است. آیا چنین اعتقاداتی که مورد قبول "همه کس" است، حقیقتی را که گالیله کشف کرده بود، مخدوش ساخت؟

به افغانستان می آئیم، در این کشور خشکسالی را مدنظر میگیریم: در مورد خشکسالی در افغانستان چندین طرز تفکر وجود دارند، یک طرز تفکر آنرا اراده خداوند دانسته و مردم رابه توبه و دعا کردن و دادن خمس و ذکات و فطرات و بجا آوردن ارکان خامسه مذهب و احترام به سیدوارباب و ملاوریش سفید میداند. یک طرز تفکر آنرا محصول برهم خوردن نظام تعادل آکسیجن و کاربن دای اکساید میداند. طرز تفکر اول که بگمان اغلب 99% مردم از آن پیروی میکند، طرز تفکری است که در آن مشاهده، تحلیل و استنتاج جای ندارند. این طرز تفکر علیرغم آنکه از جانب ملیونها انسان قابل پذیرش میباشد، یک طرز تفکر نادرست است و در آن هیچ چیز صحیح نیست. مادر طرز تفکر دیگر خشکسالی محصول شرایط خاصی است که آنرا بطور سیستماتیک ولی خلص بیان میکنیم:

- 1- مشاهده: در این پروسه دیده میشود که در افغانستان قسمت اعظم نباتات و بوته ها از بین رفته و خزنده ها که بایوته ها و درختان زندگی با همی دارند نابود گردیده و پرند هاکه از این خزنده ها تغذیه میکردند دیگر بر اساس برهم خوردن زنجیر غذایی شان در مناطق آسیب دیده نمیتوانند زندگی کنند. این گسیختگی رابطه موجودات طبیعی زندگی حیوانات بشمول انسانها تحت تاثیر خود قرار داده است.
- 2- تحلیل: برهم خوردن روابط جامعه طبیعت موجب گردیده که دوران تجزیه کاربن دای اکساید به اکسیجن و کاربن نقض شود. یعنی نباتات بقدر کافی وجود ندارند که کاربن دای اکساید را برای تغذیه بدن خود تجزیه نمایند و اکسیجن را آزاد سازد.
- 3- نتیجه گیری: موجودیت بیشتر از حد کاربن دای اکساید در هوا موجب گرمی فضا گردیده و بخارات آب به دلیل گرم بودن هوا به باران مبدل نمیشود.
- این طرز تفکر بمشکل مورد پذیرش 1% از مردم افغانستان خواهد بود. آیا این امر، حقیقت علمی گفتار ما را از اعتبار ساقط میکند؟ نه خیر. وقتی کسی حقیقت را قبول نمیکند، نظر او بردات و هستی حقیقت تاثیر نمیکند. شما کمونیزم را قبول نمیکند، خوب است نکنید! ولی نظر شما حقیقت کمونیزم را تغییر نمیدهد.
- در سالهای دهه 80 و بویژه بعد از پروژه موفقیت آمیز ریگان - نیگرو پونته در سرنگونی رژیم ساندنیست هادر نیکاراگوا، ngo ها به یک سلاح نیرومند امپریالیست ها تبدیل شدند زیرا معلوم شد که از این طریق براحتی میتوان یک قشروسیع نظریه پرداز و وابسته را در این کشور ها بوجود آورد و نظرات اهالی آن کشور را دستکاری کرد و در خدمت سرنگونی و یاروی کار آوردن رژیم آن بکار گرفت. ngo ها که پیشتر از این برای پسیف وراک ساختن تولیدات محلی و ملی و بالا بردن سطح فروش تولیدات امپریالیست ها بکار گرفته میشدند، اکنون نشان داده بودند که سلاح سیاسی نیرومندی اند برای روی کار آوردن رژیمهای مزدور و وابسته مانند رژیم کنترا ساندنیست در نیکاراگوا، میخائیل ساکش ویلی در گرجستان... و غیره. برای کنترل این سلاح و همچنان کارآمدهای بیشتر آن باید تحقیقات بیشتر اکادمیک صورت میگرفت. در نتیجه آمارگیری و مطالعات وسیع در دانشگاه های بزرگ و با اعتبار امریکای شمالی، اروپای غربی، جاپان، کوریا، هند، برازیل وارجنتاین علم بهیفرولوژی وارد دانشگاه های این کشورها شد. یکی از نویسندگان کتاب **Mathematics of Behavioral Researches of Mass Political Behaviour** بعد از آمارگیری بواسطه محصلین در دانشگاه های مختلف دنیا و منجمله کشورهای هند، تایوان، مصر، سوریه، ترکیه، مکسیکو، کانادا، برازیل وارجنتاین و تحلیل بسیار پیشرفته ریاضی گفته میشود که بر ذهن بشر چهار طرز تفکر حاکم است.
- **Method of Tenacity** این طرز تفکر افرادی است که میپندارند حقیقت همانست که آنها به آن معتقدند. یا آنچه آنها به آن معتقدند حقیقت است.
 - **Method of Authority** این طرز تفکر افرادی اند که معتقدند خودها قادر به دستیابی به حقیقت نیستند و آنرا باید از فلان مقام با تئوریه مثلاً مجتهد یا رهبر حزب بیاموزند. بدبختانه جنبش کمونیستی افغانستان در مرداب این شیوه دیدان حرافی شناور است.
 - **Method of intuition** این دسته را افرادی تشکیل میدهند که ظن و گمان شان را حقیقت میپندارند. ایندسته با برداشت های سطحی **A priori** به هر نتیجه ای که میرسد آنرا حقیقت میخوانند. بدبختانه جنبش چپ افغانستان در تب این مرض خانمانسوز و کثیف میسوزد.
 - **Method of Science** این طرز تفکر افرادی است که حقیقت را محصول تجارب علمی، مبارزات طبقاتی و مبارزات تولیدی میدانند. (منبع: **Mathematics Behavioral researches, Psychological inquiry** of **A Holt International** چاپ SBN03910026 X فرد-6).
Edition (ص 6).
- دیده میشود که اکثریت عظیم باشندگان کره زمین بامتد غیر علمی به واقعیت های بیندو آنچیز را حقیقت میگویند که با حقیقت از زمین تا آسمان فاصله دارد. اگر از این برخورد دقیق علمی هم بی خبر باشیم نمیتوانیم قبول کنیم که حقیقت مربوط به آرای افراد است.
- با این سخن که "هیچ طرز تفکری خالی از اشتباه نیست" نویسنده چه میگوید؟ اصلاً چنین سخنی برای توجیه باز کردن یک دریچه دروب سایش از چه ضرورتی بر میخیزد؟

تردید، تشنت و دودلی ایجاد کردن در مورد طرز تفکر، انقلابی ترین طرز تفکر را بیشتر از طرز تفکر نیمه انقلابی و ضد انقلابی ضربه میزند. زیر اتوده هابه ناپاکی ایدنولوژی هینت حاکمه ارتجاعی و سرمایاداری تقریباً آشناوند در مورد فساد و نا کار آئی آن دو دل و متردد نیستند. آنچیزیکه آنها در مورد آن نباید دو دل شوند طرز تفکر انقلابی و پیشرو است. نویسنده با این جملاتش این وظیفه را انجام میدهد.

نویسنده میگوید که یکی از وظایف بخش مسائل ایدنولوژیک او ثبت هزاران نکات ارزشمندی است که "چه بسا کسانی از آن میان با خود به گور برده اند". در این صورت نام این بخش تنها مسایل ایدنولوژیک نه که باید بخش "مسائل ایدنولوژیک و آرشیف نکات ارزشمند افراد برای جلوگیری از ضایع شدن آنها" باشد. در گام اول به این گونه اقدامات آدم باید مرحبا بگوید و آنرا با جملات "چقدر عالی!!"، "چقدر نجیبانه!" و "چقدر متمدانه!" توصیف کند. در گام دوم از نویسنده بپرسد که وطندار عزیز! آیا "نکات جالب" و "مسایل ایدنولوژی" دو چیز متفاوت از همدیگر نیستند؟ آیا منظور شما از باز کردن صفحه مسائل ایدنولوژیک تقرب به حقیقت و دست یافتن به حقایقی است که به "کنار آمدن مردم ما" بی انجامد، یا اینکه در جستجوی سود بردن و ارتباط عمومی یا **Public Relation** بهم زدن و مانند "گفتمان"، "افغان-جرمن آن لاین" و "آریانی" مشهور شدن است؟

نویسنده میگوید که این بخش وب سایت ما این هدف را در نظر دارد که برای افراد مختلف چنان زمینه ایرامهیا سازد که آنها "هر آنچه را می اندیشند صرف نظر از آنکه در تعارض با کدام طرز دیدی قرار می گیرد از ادانه انشاء" نمایند. در اینجا ست آدم می بیند نویسنده میخواهد وب سایتش را مانند "گفتمان" به صحنه جنجالها و عقل جنگی های افراد با سواد و نیمه با سواد، نویسنده و نیمه نویسنده مبدل سازد. بنابه عقب ماندگی سطح ذهنی- علمی در افغانستان کتله عظیمی از این نیمه نویسندگان و نیمه با سوادها را عناصر ضد انقلابی و ضد کمونیست تشکیل میدهند و نویسنده در مسابقه با "گفتمان" و "افغان-جرمن آن لاین" یک امکان انتشاراتی دیگر را در اختیار آنها قرار میدهد تا زمینه بیشتر تبلیغات ضد انقلابی و ضد کمونیستی را مهیا سازد. چنین کاری در نظر نویسنده "آزادی بیان" است و در قطار "آزادی های ابتدائی دموکراسی" بشمار میرود!! نویسنده تحت این پوشش یک کارزار "تشنت افکار و بازار گرمی بحث هائی از قبیل بول و غایط" که در "گفتمان" چاق است براه انداخته و توجه مردم را از مسایل عمده یعنی مبارزه ضد تجاوز و اشغالگری امپریالیستی منصرف میسازد. دیده میشود که قاق و باق های ضد امپریالیستی نویسنده فقط یک پوشش نازک ظاهری است و او در باطن ببهانه های مختلف در مسیر یک خط تسلیم محیلانه حرکت میکند.

مادر کره زمین زندگی میکنیم یعنی جانیکه سگ، سگ را میخورد و تمام انسانها به طبقات مختلف تقسیم شده و افکارشان نیز مهران طبقات را خورده اند. در چنین جانی چه نظری میتواند "در تعارض با کدام طرز دیدی قرار نگیرد"؟! چنین نظری با کدام معیار و کدام قیاس میتواند خیانت به بینش علمی بشری نباشد. مارکس میگفت که کشف طبقات کارمن نیست و قبل از من دانشمندان بورژوازی آنرا کشف کرده بودند. او علاوه میکرد که مبارزه طبقات هم کشف من نیست و دانشمندان بورژوازی آنرا پیشتر از من دریافته بودند، ولی نویسنده ما آنقدر مبارزه طبقات را منکر میشود و مهر آنرا از پیشانی افکار انسانها می زداید که حتی به بورژوازی هم خیانت میکند. او از این طریق تلاش میکند که نویسندگان "دیپلوم دار" و "میرزا ابجدی" های فرمایش امپریالیزم را مانند "گفتمان"، "افغان-جرمن آن لاین" و "آریانی" جذب کند و با آنها تعارف "رد و بدل" نماید ولی نمیداند که همکاری آنها با این وب سایت ها امیدواری به "سرکاتب صاحب شدن" در افغانستان است. از این میرزا بنویس ها که چه در رشته تکنولوژی و چه در رشته های دیگر در "گفتمان"، "آریانی" و "افغان-جرمن آن لاین" مینویسند، برای "سرکاتب صاحب شدن" تن به چه خیانت های ضد ملی و حقارت های فردی که نداده اند. چه مسافرت های به اصطلاح "خدمت به وطن" و "پروژه های گوناگون" که به افغانستان نکرده ولی خوشبختانه نا امید برگشته اند. نویسنده ما اگر چنین نیتی دارد، بهتر است ناز و کرشمه های "آزردگی خاطر و رنجیدگی مزاج لطیف" را از امپریالیستهای اشغالگرو مزدوران جنایت کارشان از وب سایتش پاک کند. در چنان صورتی است که همه مگس هابه اطراف جام عسلش جمع میشوند و این واهمه را که مبادا نویسنده "چپ" باشد از دل شان بیرون می اندازند.

اندکی پیشتر می رویم و میخوانیم "مسألة دیگری که موجودیت یک بخش ایدنولوژیک را ضروری می سازد، اینست که تحال در جامعه ماهر ایدنولوژی، چه راست و چه چپ، ایدنولوژی مقابل رافظ تکفیر کرده است

ویا با کلمات رکیک و ناسزا آنرا گویایی اعتبار ساخته است. ما تا هم اکنون نیز شاهد یک بحث منطقی و تصادم علمی ایدئولوژی ها نبوده ایم. این خش باید باب یک بحث منطقی را به همه ایدئولوژی ها بدون تبعیض بگشاید. برخی هابیان اعتقاد خود را یک حق مسلم و نشر و پذیرش آنرا وظیفه و حتی فرض دیگران می دانند. اما طرح اعتقادات دیگران را ناجایز و شنیدن یا مطالعه آنرا گناه می شمارند. این طرز دید ظالمانه را افراطیون راست و چپ به تناسب زورشان اعمال میکنند، بالخاصه راست که در جامعه ماعدمتاً چتر اسلام سیاسی را با خود حمل میکند مستبدانه تر عمل مینماید. مثلاً در برخورد با سکولاریسم و مخصوصاً با کمونیسم. "نویسنده حتی از خود نمی پرسد که چرا "تاحال در جامعه ماهر ایدئولوژی، چه راست و چه چپ، ایدئولوژی مقابل رافقط تکفیر کرده است و یا با کلمات رکیک و ناسزا آنرا گویایی اعتبار ساخته است"؟ چرا این مبارزه حاد همیشه موجود بوده است؟ آیا این مبارزه شدید ذهنی تبارز مبارزه شدید عینی طبقات نیست؟ حقیقت اینست که ایدئولوژی های مختلف بر اساس صفتبندی های سیاسی-اقتصادی مختلف در جامعه وجود دارند. بعبارات دیگر ایدئولوژیهای مختلف تبارز دهنده موضعگیریهای سیاسی-اقتصادی طبقات مختلف در جامعه می باشند و هر ایدئولوژی به یک طبقه خدمت میکند. از جاتی که آشتی طبقات در جامعه ناممکن است، آشتی ایدئولوژی ها و ردوبدل تعارفات "متمدنانه" و "مودبانه" آنها نیز امر ناممکن میباشد. اگر قضیه از این قرار است، پس نباید از برخورد خصمانه ایدئولوژی طبقات مختلف در جامعه تعجب کرد و بنای گیله و شکایه را گذاشت.

"راست" باتمام قدرت حامی اش یعنی تمام امپریالیست های غربی و دنباله روان آنها مانند ترکیه، گرجستان، جمهوری چک و غیره بر افغانستان مسلط است و با چرخهای مذهب و سنتهای عقب مانده جامعه زنجیر اسارت خلق راست ترمیکشد. مضاف بر اینها آنها از طرفند آزادی و دموکراسی نیز کار میگیرند. در این راستا از خان و فیودال گرفته تا سید، ملا، حضرت، پیر، ارباب، قوماندان مجاهدین و ریش سفید قوم بشمول دیپلوم دارهای اروپا و امریکا نشین و تسلیم طلبان با همدیگر متحداند. تمام اینها یک هدف را تعقیب میکنند و آن عبارتست از حفظ نظام حاکم، یعنی واداشتن کارگران و دهقانان بمحکوم بودن و به استعمار شدن و تولید سود تن دادن.

"چپ" افغانستان که در هسته آن کمونیست ها قرار دارند، در شرایط کنونی دنیا هیچ تکیه گاه مقتدر سیاسی ندارد. تمام سلاحی که "چپ" در اختیار دارد بیان حقیقت است. بنا بر عقبماندگی تاریخی (اقتصادی-سیاسی و فرهنگی) افغانستان عده ناچیز مردم از نیمه سواد سیاسی برخوردارند و نمیتوانند حقیقت "چپ" را درک کنند. خلق افغانستان بعنوان نیروی اصلی و تکیه گاه استراتژیک "چپ" از نظر ذهنی در مرداب مذهب و خرافاتی که به "راست" خدمت میکنند غوطه و راست آنچه "چپ" میخواهد رهانی خلق از استعمار و افسارتحت ستم اجتماعی از ستم میباشد. اگر تنها همین دو فاکت مسلم تاریخی را در کنار یکدیگر بگذاریم مشاهده میشود که راست در بیان اهداف و عملکرد ایدئولوژی کیش صاف و پیوست کنده با خلق رفتار کرده و با واضیحتترین شکلی آنرا بیان داشته است. استفاده از بمبهای با کلاهک یورانیوم سنگین و آلوده ساختن جنوب و شرق کشور به مواد رادیواکتیف، پرتاب هزاران بمب دیسی کتریکنیم تنی، قتلعام پی در پی بیگناهان غیر مسلح و ملکی، اشغال کشور، بقدرت نشانیدن جنایتکاران اسلامی و خاننین ملی، به حراج گذاشتن تمام دارائی طبیعی و تاریخی کشور... و غیره بطور بسیار روشنی مواضع ایدئولوژیک "راست" را بیان کرده است. علاوه بر این نویسنده در طی بیشتر از سه دهه مانند ما کودتای خلق و پرچم، تجاوزات اتحاد شوروی، به قدرت رسیدن مجاهدین، ظهور طالبان رادیده است ولی با آنها هم میگوید "تاحال در جامعه ماهر ایدئولوژی، چه راست و چه چپ، ایدئولوژی مقابل رافقط تکفیر کرده است" اگر کشتار و قتلعامی که خلق و پرچم انجام داد، یعنی کشتار بیشتر از 30000 شعله ای "فقط تکفیر" ایدئولوژی مخالف باشد، سرکوب ایدئولوژی مخالف چه چیز است؟ اگر ویران ساختن کابل و راکت باری محلات فقیر نشین آن ایدئولوژی گلبدین و اخوان را در مجموع "بی اعتبار ساخته"، اگر "امربالمعروف طالب و از چراغ برق آویزان کردن انسان، اخوان را از اعتبار تاریخی نیانداخته، اگر خیانت ملی جهادیان، تجاوز آنها به زنان و دختران و سرانجام ارتکاب به خیانت ملی اخوان را بی اعتبار نمیسازد، "اعتبار" چه چیز هست؟ واقعا که برای یک روشنفکر سوپرکتیفویست غرب نشین مبارزات عینی توده ها و دشمنان شان کمتر از اعلامیه های روی کاغذ تبارز دهنده نبرد ایدئولوژیهاست.

نویسنده با اعتراض مینویسد "برخی هابیان اعتقاد خود را یک حق مسلم و نشر و پذیرش آنرا وظیفه و حتی فرض دیگران میدانند. اما طرح اعتقادات دیگران را ناجایز و شنیدن یا مطالعه آنرا گناه می شمارند". آری بدبختانه جهان

جامعه از واقعیت هاساخته شده که فقط یک تعریف آنهاحقیقت است و تعارف دیگر حقیقت نیستند. آنهایی که از یک ایده و طرز تفکر علمی دفاع میکنند، یعنی حقیقتی که در جریان شناخت بشر از طبیعت و جامعه در پراتیک آزمایشهای علمی، مبارزات طبقاتی و مبارزات تولیدی بدست آمده است، میگویند که نظرات آنهاحقیقت میباشد مگر اینکه عین پروسه تاریخی- اجتماعی نادرست بودن آنها را اثبات کند. مثلاً در جریان آزمایشهای علمی ثابت شده که آب محصول دو عنصر است که اتمهای شان با زاویه 105 درجه بایکدیگر تعامل میکنند. یاد در جریان مبارزه تولیدی ثابت شده که ماشین آلات سریعتر و قویتر از نیروی کاریدی تولید میکنند و یاد در جریان مبارزه طبقاتی به اثبات رسیده که در رژیم سوسیالیستی بشر به حد اعلی تمرکز تولید یعنی و فور نعمات مادی میرسد. اگر اعتقادات من آگاهی و بیان درست واقعتهای عینی مانند این مسایل باشد، من به توصل به وجدان حقیقت جوی نویسنده از او میطلبم که نه از نظرات من بلکه از حقایقی که اینگونه اند، پیروی کند. اگر کسی وجدان حقیقت جوو شجاعت پذیرش حقیقت را نداشته باشد و نتواند بر خود پرستی، خود محوری و نادانی اش فایق و یابد پذیرش حقایق طبیعت و جامعه به منافعتش ضرر برساند، به بهانه ای از بهانه ها آنرا رد میکند. لنین میگفت که اگر قضایای هندسی هم به منافع افراد تصادم کنند، آنرا رد میکنند. حقایقی که من از آنها صحبت میکنم یا بنفع نویسنده است یا به ضرر او. اگر به نفعش باشد او آنرا میپذیرد ولی اگر به ضررش باشد او ایگو یزم میان تهی اش را خدشه دار کند و او رابه تابعیت از یک نظم و دیسیپلین آگاهانه و ادارا و برضدان با هزاران کلماتی از اینگونه به ستیزه بر میخیزد. نویسنده چنین حمله میکند: "این طرز دیدظالمانه را افراطیون راست و چپ به تناسب زورشان اعمال میکنند، بالخاصه راست که در جامعه ماعدتاً چتر اسلام سیاسی را با خود حمل میکند، مستبدانه تر عمل مینماید. مثلاً در برخورد با سکولاریسم و مخصوصاً با کمونیسم". منظور از "افراطیون چپ" همان "افراطیون چپ" است که نور محمد تره کی و حفیظ الله امین نیز آنها رابه همین نام یاد میکردند یعنی شعله ای ها، کمونیستهای مانویست. نویسنده نتنها عین ترمینالوژی را بکار میبرد بلکه از آنها نیز فراتر میرود و شعله ای های مانویست را با مرتجعین اخوانی هم ردیف میسازد و میگوید که ایدئولوژیهای آنها یک فاکتور مشترک دارند. این خیلی سفیهانه است. بیاینکه این ادعا را اندکی بررسی کنیم.

اول ایدئولوژی اخوانی های یعنی آن ایدئولوژی را که نویسنده آنرا اسلام سیاسی نام میکند مورد بررسی اجمالی قرار دهیم. این ایدئولوژی مدعی است که از آسمان نازل شده و تابع زمان و مکان نبوده و تغییرات تاریخی بر آن اثری ندارد. بر اساس این ایدئولوژی فقیر بنابه اراده آسمانی فقیر است و دارا هم بنابه اراده آسمانی دارا میباشد. این ایدئولوژی میگوید که دوزن برابر یک مرد است و تمام انسانها اولاد یک مرد (آدم) و یک زن (حوا) بوده وزن (حوا) از قبرغه چپ مرد (آدم) پدید آمده و مرد حق سروری و فرمانروائی مطلق را بر زن دارد. در این ایدئولوژی بردگی و برده داری، برده فروشی و خرید و فروش انسان یک پدیده عادی و پراتیک روزمره میباشد. در این ایدئولوژی هفت طبقه زمین و هفت طبقه آسمان وجود دارد و در آسمان هفتم "عرش و کرسی" قرار دارد که خالق کائنات بر آن نشسته و مدیریت جهان را با "لوح و قلم" انجام میدهد. هنر و بویژه مجسمه سازی در این ایدئولوژی تابو حساب میشود، انسان حق دارد تمام حیوانات دیگر را بکشد. بر طبق این ایدئولوژی اولاد پیغمبر یا آنها نیکه خود را از نظر خونی به او میرسانند، سید (آقا و پادار) دیگر انسانها میباشد... و قس علیهذا. این ایدئولوژی بعد از خدا و فرشتگانش بواسطه نیرومندترین قوتهای جهانی یعنی امپریالیزم امریکا و امپریالیستهای اروپا حمایت میشود. این ایدئولوژی در طی نیم قرن گذشته بزرگترین جنایت تاریخ افغانستان را انجام داده است. گلبدین، ملا عمر، اسامه بن لادن، طالبان... و غیره علم برداران اصیل این ایدئولوژی میباشد. این ایدئولوژی مخالف پیشرفت، آزادی انسان و برابری مرد و زن است و مستقیماً با شناخت طبیعت و جامعه دشمنی نموده و تمام تلاشش در جهت استیلای قوانین عرفی و سنتی قبایلی اعراب بادیه نشین قرون وسطی بر جامعه امروزی میباشد. این ایدئولوژی دیگر با هیچ معجزه ای قادر به برگرداندن جامعه به حالت قرون اوسطانی اعراب صحرائشین نیست، لذا باتکیه بر امپریالیزم و فنودالیزم برای منقاد خلق زحمتکش از کشتار و ویرانگری استفاده میکند. جهت حرکی این ایدئولوژی به عقب یعنی به قهقرا است.

اما ایدئولوژی آنها نیکه نویسنده آنها را "افراطیون چپ" میگوید یعنی ایدئولوژی شعله ای های مانویست، ایدئولوژی بی است که از آسمان نه بلکه از شناخت انسان از جهان و جامعه حاصل گردیده. پایه های اساسی این بینش در راستای تکامل دیدانسان به جامعه و جهان و بطور ویژه نگرش انتقادی بر سیاست فرانسه، اقتصاد

انگلستان و فلسفه آلمان ریخته و تکوین یافته است. در این ایدئولوژی همه چیز در حال حرکت و تغیر است و هیچ چیز مافوق قوانین مادی طبیعت و جامعه نمیتواند وجود داشته باشد. این ایدئولوژی جهانشمول بوده و بتغییرات در بطن زمان و شرایط مکانی تغیر و تکامل میکند. در این ایدئولوژی انسانی بر انسان دیگر نه از نظر رنگ پوست و شکل و ساختار چهره برتری دارد و نه از نظر زبان، منطقه زیست و یا امتیازات خونی. در این مجازن مساوی به مرد است و برده داری جنایت و خرید و فروش انسان حتی در تصور هم نمیگنجد. این ایدئولوژی پیش رفته ترین مدافع علم و تکنولوژی بوده و هنر و ادبیات تنهادر این ایدئولوژی به خلق تعلق داشته و راه تکامل را می پیماید. این ایدئولوژی نشان میدهد که فقر و سیه روزی اکثریت جامعه و ثروت و دارائی اقلیت مفتخوار اراده هیچ ذات آسمانی نبوده بلکه در مناسبات تولیدی حاکم بر جامعه ریشه دارد. بر اساس این ایدئولوژی جهان دیگر، جهان بهتری یعنی جهان عدالت و برابری انسانها ممکن است ولی بدون سرنگون ساختن نظام حاکم موجود به نظام ایده آل انسانی نمیتوان دست یافت. هم خدا و فرشته هایش مخالف این ایدئولوژی اند و هم امپریالیزم، فنودالیزم و بورژوازی بروکرات و هم نویسندگان دانشمند ما. سمت حرکت این ایدئولوژی به پیش است. این ایدئولوژی مترقی ترین و پیشروترین ایدئولوژی هاست. اگر نویسنده با این وصف باز هم نمیتواند بین این دو ایدئولوژی تفاوت قایل شود، به آن میماند که آدم بین شب و روز، مثبت و منفی، سکون و حرکت، و غیره نتواند فرق بگذارد. جنین آدمی یا تکلیف شدیدیروانی دارد و یایک حراف بی مغز است که دهن خیلی گشاد دارد.

نویسنده ادامه میدهد "بخش ایدئولوژیک با مساعد سازی زمینه های برابر باید بر این کمبود غلبه نموده، به خاطر دسیاست ایدئولوژی زدائی، چراغ بحث های ایدئولوژیک را فروزان نگه دارد. میرهن است که فرهنگ مباحثه چیز نیست و دشنام و اهانت به افراد چیز دیگر. ما همانقدر که آمدن اولی را خیر مقدم میگوئیم به همان اندازه خواهیم کوشید، تا پورتال را از "فرهنگ اهانت" که نزد انقیاد طلبان، جنایت کاران جنگی و راهیان اسلام سیاسی به شیوه مبتذل جدیدی مبدل شده؛ دور و منزه نگه داریم." با تعجب مشاهده میشود که نویسنده یکبار متوجه میگردد که در جامعه انقیاد طلبان، جنایتکاران جنگ و راهیان اسلام سیاسی نیز وجود دارند. نویسنده در مورد مثنی سیاسی و ایدئولوژی انقیاد طلبی، جنایتکاران جنگ (خلق و پرچم) و راهیان اسلام سیاسی (اخوانی های سنی و شیعه) حرفی ندارد، اوفق از "فرهنگ اهانت" آنها دلخور است. فرض کنیم که اگر آنها بحث شان را در راه تسلیم طلبی و خیانت آنگونه که در "گفتمان" و "افغان-جرمن آن لاین" به شیوه "متمدنانه" و "مودبانه" برای نویسنده برای نشر بفرستند، ایشان زمینه برابر برای نشر و پخش آنها مساعد میسازند. نویسنده چند سطر بالاتر میگوید که تا کنون در افغانستان چه راست و چه چپ، ایدئولوژی مقابل رافقت تکفیر کرده است و یا با کلمات رکیک و ناسزا آنرا گویایی اعتبار ساخته است، اما اکنون خود ایدئولوژی تسلیم طلبان، جنایتکاران جنگ و اخوانی هارا "فرهنگ اهانت" نام میکند و آنها را "گویایی اعتبار" میسازد. آقای نویسنده از چاق کردن بازار عقل جنگی افراد چه کاری بالاتری از "گفتمان" را انجام خواهد داد؟ همان نیمه با سواد ها و نیمه ملا بجدی هانیکه بحث شان از حدود "بول و غایت" و اینکه غایت با "ط" نوشته میشود یا با "ت"، فراتر نمیتواند برود، در وب سایت نویسنده به بحث "مسائل ایدئولوژیک" خواهند پرداخت.

پایان